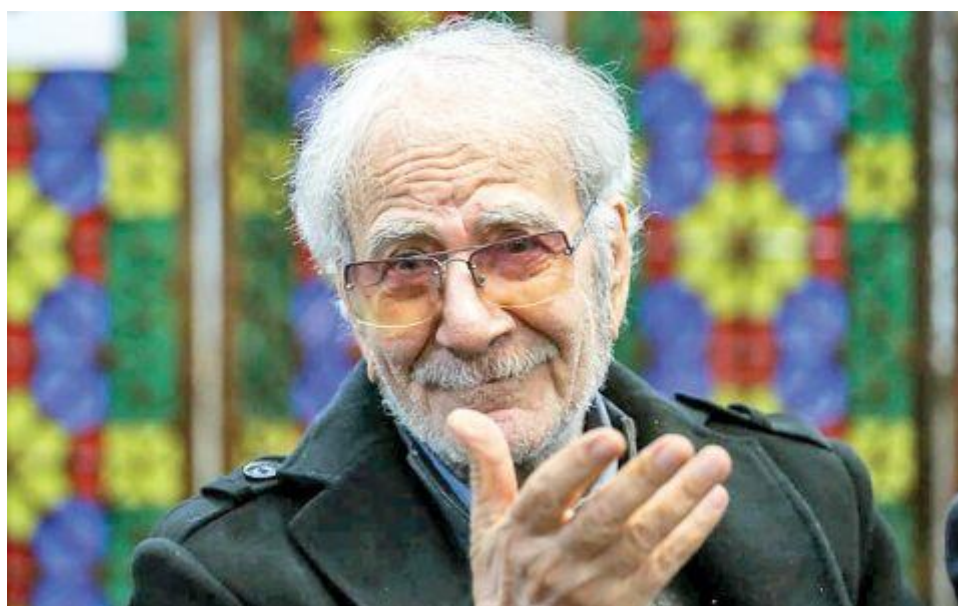


# آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۲

شواهدی تازه و نقد مصاحبه منسوب به استاد ابراهیمی دینانی



محسن کدیور

۲ دی ۱۴۰۰

### خلاصه قسمت اول (۱):

آقای خمینی به دنبال اسلام سیاسی، به راه انداختن انقلاب و تاسیس حکومت اسلامی بود، اما آقای طباطبایی دنبال اصلاح فرهنگی و چارچوبی برای تفکر اسلامی در مواجهه با دیگر فرهنگها بوده است.

آقای طباطبایی از مدرسین و ممتحنین دارالتبلیغ آقای شریعتمداری بود، در حالی که آقای خمینی دارالتبلیغ را از دسیسه های رژیم طاغوت در مقابل نهضت اسلامی قلمداد می کرد.

آقای طباطبایی دستش تنگ بود، و از وجوهات شرعیه امرار معاش نمی کرد. اواخر دهه چهل او مستاجر آقای خمینی شد. پرداخت اجاره خانه به نماینده مالک چند ماه به تاخیر افتاد. آقای طباطبائی متوجه شد که مالک راضی به ادامه سکونت او در ملک نیست، لذا خانه را تخلیه کرد.

«اندکی پیش از انقلاب بعضی از دوستان انقلابی» از ابراهیمی دینانی می خواهند که به علامه بگویند که جلسه با کربن را تعطیل کند.

ایشان منکر ولایت فقیه بوده و در همه پرسشهای جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن شرکت نکرد.

آقای خمینی در شهادت مطهری حداقل سه پیام کتبی و دو تسلیت شفاهی؛ و در درگذشت طالقانی یک پیام تسلیت کتبی و دو تسلیت شفاهی داشته است. اما در رحلت آقای طباطبایی به یک تسلیت رقیق شفاهی در ابتدای یک سخنرانی عمومی اکتفا کرد.

محمدرضا حکیمی نخستین کسی است که عبارت «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است» آقای طباطبایی را در کتاب «عقلانیت جعفری» خود در سال ۱۳۹۰ منتشر کرده است.

اواسط سال ۱۳۶۰ سیداحمد ذوالمجد طباطبائی (میزبان جلسات مباحثه هانری کربن و علامه طباطبائی) شهادت علی قدوسی داماد علامه را در بیلاق اجاره ای در روستای جابان دماوند به ایشان تسلیت گفت. علامه در پاسخ گفت: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود.» ذوالمجد واقعه را برای دوستانش سیدمصطفی محقق داماد و علی وکیل نقل کرد و من از ایشان شنیده ام.

این خبر واحد ثقه (مطابق موازین سنتی) یا خبر محفوف به قرائن مطمئنه (مطابق موازین اجتهاد در اصول و مبانی و ضوابط تاریخ‌نگاری مدرن) حجت و معتبر است.

محمدحسین قدوسی منبع مستقل از خودش را تکذیب نکرده و تکذیب وی و مادرش شهادت حدسی است، نه حسی، لذا مسموع نیست.

آقای طباطبایی را حداقل در سیاست نمی توان از طریق شاگردان و منسوبانش شناخت.

آقای طباطبائی یقیناً از علمای منتقد انقلاب ۵۷ و مخالف جمهوری اسلامی و مدیریت و روش کشورداری آقای خمینی بوده است.

عبارت حکیمانه وی اظهارنظری خردمندانه از حکیمی متبحر است که بیش از یک کتاب معنی دارد.

\*\*\*\*\*

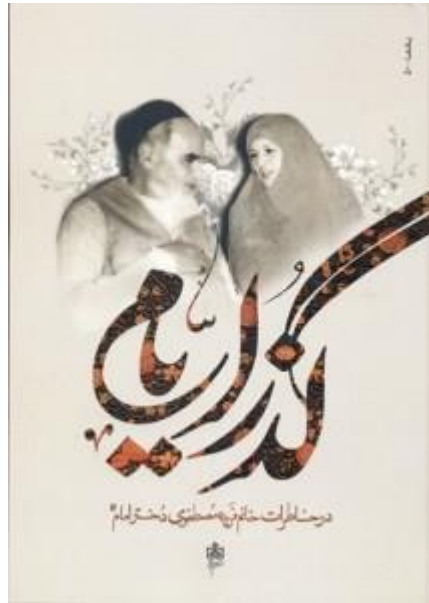


قسمت اول این گفتار با استقبال مواجه شد، و بحث‌هایی برانگیخت. این بحثها موقعیت مناسبی برای طرح دوباره بخشی مغفول از تاریخ معاصر جمهوری اسلامی فراهم کرد، عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. در این فاصله شواهد دیگری بر مدعای اصلی فراهم شد، و مصاحبه تسنیم با استاد محترم دکتر ابراهیمی دینانی ابعاد تازه‌ای به قضیه داد. گفتار امروز شامل دو بخش به شرح ذیل است: تخلیه اجباری خانه استیجاری به دلیل عدم رضایت مالک در زمستان ۱۳۵۰؛ و مصاحبه تسنیم با استاد دکتر ابراهیمی دینانی. از انتقادات اهل نظر استقبال می‌کنم.

### بخش اول. تخلیه اجباری خانه استیجاری به دلیل عدم رضایت مالک در زمستان ۱۳۵۰

در مبحث پنجم گفتار اول با عنوان «وضعیت مالی»، در بحث دوم با عنوان «تخلیه اجباری خانه استیجاری به دلیل عدم رضایت مالک» دو روایت مستقل از آقای سید مصطفی محقق داماد و سرکار خانم نجمه سادات طباطبایی (قدوسی) نقل و بررسی شد. اکنون به سه روایت تازه از این واقعه دست پیدا کرده‌ام که برای تکمیل نقل و بررسی می‌کنم. این بخش شامل سه بحث به شرح زیر است: روایت دختر آقای خمینی، روایت شاگرد آقای خمینی و استاد دانشگاه نمی‌تواند مستأجر خانه خمسی باشد.

## بحث اول. روایت دختر آقای خمینی



**الف.** فریده مصطفوی (اعرابی) در کتاب خاطراتش قضیه را از منظر بیت بنیانگذار جمهوری اسلامی شرح داده است: «دقت در مصرف وجوه شرعی: زمانی که آقا ایران بودند، در سال ۱۳۴۳ فردی این ملک را به قیمت نود هزار تومان به آقا فروختند و به نام ایشان سند زدند. خانه ای با حیاط و اتاقهای بزرگ که تنها یک درب ورودی به سمت خیابان حجتیه داشت. بعد از آنکه آقا تبعید و به ترکیه فرستاده شدند، گفتند که این ملک سهم امام و سادات (خمس) است و خواستار آن شدند تا ملک به کتابخانه تبدیل شود. دو سه سالی گذشت و آقا به نجف نقل مکان کردند. به کمک طلاب علاوه بر کتب آقا کتابهای بسیار دیگری نیز تهیه شد و کار قفسه زدن کتابخانه آغاز شد. زمانی که موعد چیدن کتابها فرا رسید سه نفر از طلاب برای حروفبندی [قفسه بندی] کتابها شب را تا صبح در آنجا به سر بردند. در همان شب ماموران [امنیتی] به همراه کامیون هایی به آنجا آمده و علاوه بر کتابها طلاب را نیز با خود بردند و به این ترتیب تبدیل آن به کتابخانه منتفی شد.

بعد از آن برای مدتی این ملک خالی ماند، و پس از آن برای مدت زمانی علامه [سیدمحمدحسین] طباطبایی در آنجا ساکن شدند. بعد از آن آقای [شیخ مرتضی] حائری [یزدی] پدر همسر داداش مصطفی نامه ای خطاب به

آقا نوشته و از ایشان خواستند تا این خانه را در اختیار آقا مصطفی [خمينی] قرار دهند. آقا در پاسخ نوشتند: هر زمان همه طلاب خانه دار شدند مصطفی هم خانه دار خواهد شد. پس از آن از آقا خواستند تا خانه را به علامه طباطبایی بدهند، اما از آنجا که این خانه خمس بود، آقا بلافاصله به [محمدحسن] اعرابی وکالتی در مورد این خانه دادند و از او خواستند تا هر طور که ممکن است این خانه را بفروشد تا سهم امام و سادات دست نخورده باقی بماند. .... اعرابی نیز با توجه به اینکه این ملک سهم امام و سادات بود نهایت سعی خود را به خرج داد تا خانه را به بالاترین قیمت معامله کرده حساب رفاقت و آشنایی را کنار بگذارد. با این کار طبیعی بود که تا برخی افراد در این میان ناراحت شده باشند اما حساسیت اعرابی نسبت به بیت المال به گونه ای بود که از تمام این ناراحتی ها چشم پوشی کند.

بالاخره در پی مذاکرات صورت گرفته آقای سیدی که واسطه و متولی خرید درمانگاه قرآن و عترت بود و قصدش برای ساخت این درمانگاه خیریه نیک بود در مذاکرات پیش افتاده و ملک را برای خود کرد. مقاومت علامه طباطبایی برای تخلیه خانه مدتی به طول انجامید و آقا نگران این مطلب بودند که اگر فوت کنند این خانه به نام ایشان می ماند و به ورثه می رسد در حالی که متعلق به ایشان نیست. به همین خاطر با تاکید به اعرابی جهت تعجیل در فروش ملک دست آخر این ملک به درمانگاه قرآن و عترت بدل گشت. تعجیل در فروش این ملک تنها به دلیل نگرانی آقا در مورد به ارث رسیدن این خانه به ورثه بود.» (۲)

نکات دیگری از همین خاطرات: فریده مصطفوی در سال ۱۳۳۴ با محمدحسن اعرابی ازدواج کرده است. «آقای اعرابی در صنعت خشکبار مشغول بودند و وضع مالی خوبی داشتند. برگه فندق، پسته، بادام و گردو را از اطراف قم جمع آوری کرده ... به بنادر کشور می فرستادند تا توسط کشتی به کشورهای چوچون آلمان برود.» مهر اعرابی دلیل کیفیت بالای کالا بود. «زمانی که کشاورزی ایران دچار لطمه شد و تولید خشکبار کمتر گردید ... مشغول صادرات فرش گردید.» (۳) «در طی سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ کلیه امور مالی و رسیدگی به حسابهای آقا توسط آقای اعرابی صورت می پذیرفت. هرآنچه وجوهات به دست آقا می رسید نزد اعرابی نگهداری می شد و برای

پرداخت شهریه‌های اول ماه آماده می شد... آقای اعرابی در مورد مسائل مالی بسیار حساس بودند و شباهت زیادی در این امور به آقا داشتند. آقا نیز در این مورد اعتماد خاصی به اعرابی داشت. ... در زمانی که آقا در نجف بودند، سیر پرداخت شهریه ها به همین منوال و با مدیریت بسیار دقیق اعرابی ادامه یافت.» (۴) محمدحسن اعرابی متولد ۱۳۰۳ و متوفی ۳۱ خرداد ۱۳۸۹ است. (۵)

ب. همزمان با این خاطرات، هفته نامه «حریم امام» متعلق به «آستان مقدس امام خمینی» مصاحبه ای با مدیرعامل درمانگاه قرآن و عترت قم منتشر کرده است، که در آن گفته شده است: «با توجه به موقعیت مناسبی که این ساختمان در آن موقع داشت، برای تأسیس درمانگاه شناسایی شد. وقتی برای خرید آن اقدام می کنند، متوجه می شوند که ملک حضرت امام خمینی (ره) است. گویا داماد امام مسئولیت فروش آن را بر عهده داشت، اما امضای ایشان در پای سند فروش موجود است ... این ساختمان را از حضرت امام خریداری می کنند. در اسناد قدیمی هم نام ایشان ذکر شده است. وقتی امام مطلع می شود که این ساختمان قرار است به مرکز درمانی، به ویژه برای طلاب اختصاص یابد، تخفیف خوبی نسبت به قیمت تعیین شده می دهند. حتی شنیده ام که مراسم ازدواج حاج احمد آقا [خمینی] در همین ساختمان قرآن و عترت در آن موقع برگزار شده بود. همچنین برای مدتی مرحوم علامه طباطبایی در آن سکونت داشت.» (۶)

این دو روایت در چند مورد با هم اختلاف دارند: یک. در روایت نخست آقای خمینی مالک زمین الحاقی به درمانگاه است، در حالی که در روایت دوم ایشان مالک تمام زمین درمانگاه بوده اند. دو. در روایت نخست داماد آقای خمینی زمین را به مزایده به متولی درمانگاه می فروشد، در حالی که در روایت دوم آقای خمینی چون درمانگاه خیریه طلاب است به خریدار تخفیف قابل توجهی نسبت به قیمت تعیین شده می دهد. سه. در روایت دوم شنیده ای نقل شده که مراسم ازدواج سیداحمد خمینی در همین خانه برگزار شده، در حالی که در روایت اول آمده است: «مراسم عقد مردانه در منزل آقای [سیدمحمدباقر] سلطانی [طباطبایی] و مجلس زنانه در منزل همسایه ایشان آقای دخیلی صورت پذیرفت... ضمناً از آنجایی که احمد آقا از خودشان خانه ای نداشتند قرار بر آن

شد تا آقا [خمینی] به عنوان مهریه یک دانگ از منزل خودشان را مهر فاطمه خانم [عروس] کنند.» (۷) تاریخ ازدواج سید احمد خمینی و فاطمه طباطبایی ۱۱ مهر ۱۳۴۸ بوده است.

ج. اما در روایت سرکار خانم فریده مصطفوی چند نکته مهم قابل توجه است: یکی اینکه خانه قانونا ملک شخصی آقای خمینی بوده و سند به نام شخص ایشان زده شده بود، هرچند شرعا سهم امام بوده است. دوم ایشان مطلقا به مستاجر بودن آقای طباطبایی و پرداخت اجاره ماهانه اشاره نکرده است. سوم در روایت ایشان وساطت آقا مرتضی حایری یزدی برای این بوده که خانه به نام دامادش سیدمصطفی خمینی شود. در حالی که سید مصطفی در معیت پدرش در آن ایام در نجف بوده است و قاعدتا ایشان می دانسته خانه از وجوهات شرعیه است و قابل انتقال به کسی نیست. در حالی که در روایت نخست (محقق داماد) وساطت آقای حائری برای این استمهال بود تا مستاجر به دلیل عدم پرداخت دو سه اجاره عقب افتاده ناشی از فقر از خانه بیرون انداخته نشود. در پاسخ منقول از آقای خمینی در این مورد هیچ اشاره ای به اینکه خانه سهم امام است نشده است.

سوم اما این قسمت نقل «پس از آن از آقا خواستند تا خانه را به علامه طباطبایی بدهند» اگر درخواست کننده آقای حائری بوده، درخواست ایشان تملیک به آقای طباطبایی نبوده، صرفا این بوده که مالک مستاجر تنگ دست را به دلیل تاخیر در پرداخت اجاره از خانه بیرون نیندازد. چهارم به نقل دختر آقای خمینی از این مقطع پدرش به دامادش اعرابی وکالت برای فروش خانه را می دهد تا سهم امام دست نخورده باقی بماند. پنجم این قسمت از روایت «مقاومت علامه طباطبایی برای تخلیه خانه مدتی به طول انجامید» جای تامل دارد. در روایت دوم (دختر آقای طباطبایی) علت دستور فوری مالک برای تخلیه خانه از سوی مستاجر این بود که «آقای اعرابی هم وقتی از موضوع ملک داشتن پدر من در تبریز خبردار می شود شک می کند و به امام می گوید، امام پیغام دادند اگر شما می خواهید بنشینید من از سهم امام اجازه بدهم، اما پدرم چون از سهم امام استفاده نمی کردند، گفتند ما در خانه ای که سهم امام باشد نمی نشینیم و بنابراین از آنجا رفتند.»



ششم به روایت دختر آقای خمینی «آقا نگران این مطلب بودند که اگر فوت کنند این خانه به نام ایشان می ماند و به ورثه می رسد در حالی که متعلق به ایشان نیست. به همین خاطر با تاکید به اعرابی جهت تعجیل در فروش ملک دست آخر این ملک به درمانگاه قرآن و عترت بدل گشت. تعجیل در فروش این ملک تنها به دلیل نگرانی آقا در مورد به ارث رسیدن این خانه به ورثه بود.» راستی این نگرانی یکباره پیدا شده بود و قبلا وجود نداشت!؟

در روایت همسر اعرابی نکاتی متفاوت با سه روایت دیگر به چشم می خورد. به روایت بعدی توجه کنید.

### بحث دوم. روایت شاگرد آقای خمینی



**الف.** آقا شیخ محمد صادقی تهرانی (۱۳۹۰-۱۳۰۱) شاگرد آقایان خمینی و طباطبایی (۸)، صاحب تفسیر «الفرقان فی تفسیر القرآن والسنة» در سی جلد (۹). متن زیر از فایل صوتی خاطرات وی (۱۰) عینا پیاده شده است. وی به نام آقای خمینی مطلقا اشاره نکرده است. برای فهم روان تر روایت نامها را در گروه گذاشته ام:

«مقدمه آمدن ایشان [علامه طباطبایی] به قم [در سال ۱۳۲۵] بازهمان ضیق مالی بود که در تبریز آن قدر مقروض شده بود که نمی توانست بماند، و آمد قم و این خودش یک رحمت الهی بود، آن زحمت خودش مقدمه

رحمت الهی بود که ایشان بیاید قم که یک پایه جدیدی از تفسیر قرآن در قم را بگذارد. علامه طباطبایی بارها به من فرمودند که من از آخوندی و روحانیت فقط یک چیز دارم از نظر رسمی، و آن لباس و عمامه است اما هیچ مزیتی از مزایایی که حوزه ها برای روحانیون قائل هستند، چه از نظر معنوی و چه از نظر مادی [ندارم]. ... علامه طباطبایی چون درآمدی هیچ نداشتند، درآمدشان فقط از [چاپ] تفسیر [المیزان] بود، هر جلدی درمی آمد، آقای آخوندی دوهزار تومان به ایشان می داد، حالا چندماه باید یک جلد را ایشان بنویسد و تهیه کند؟ در عرض بیست سال ایشان تقریباً بیست جلد را نوشتند، آن وقت دوهزار تومان برای یک مرد چه خواهد بود؟ ...

علامه طباطبایی تا همین اواخر منزل نداشت، تا یکی از دامادهایش [جواد] مناقبی رفت تبریز و زمینهایی که مربوط به ایشان بود را احیا کرد تا توانست یک خانه تهیه کند، ولی قبل از او الآن خوب یادم هست [خانه نداشت]، بدون واسطه من جریان را نقل می کنم. حوزه علمیه قم با آن تشکیلاتی که داشت و با آن مرجعیت و مرجعیهایی که داشت علامه طباطبایی را به اندازه یک طلبه از نظر اقتصادی اداره نمی کرد... علامه طباطبایی یادم هست که به مسجد سلماسی که می رفتند و درس تفسیر قرآن می گفتند، خوب ما شرکت می کردیم. زمستان هوای سرد ایشان با یک عبای نازک تابستانی و یک قبای نازک تابستانی، چون نداشت دیگر، یعنی [پول] نداشت عبا تهیه کند و [پول] نداشت قبا تهیه کند. می آمد در مسجد سلماسی می نشست، شاید تا ده دقیقه ایشان می نشست و می لرزید تا خودش را کنترل کند، تا شروع کند به درس گفتن. پسرش عبدالباقی [طباطبایی] برای من نقل کرد گفت ما زمستانها خیلی شد که فقط نان و ماست می خوردیم. بعضی چیزها هست که نمی شود من بگویم یک خرده از آن را می گویم، نه نمی گویم، چون به یک جایی برخورد می کند. شخصیهایی به ایشان ظلم کردند، که قابل ذکر نیست.

[آقای طباطبایی] در خانه ی ایشان [آقای خمینی] به عنوان مستأجر نشسته بودند و بعد این خانه را از باب سهم امام، صد و پنجاه هزار تومان کسی [مالک خانه که اسمش برده نشده] داده بود به کسی از مراجعی که الآن موجود است [آقای خمینی] و ایشان [آقای طباطبایی] در آن خانه نشسته بودند و مستأجر بودند و کرایه می

دادند به آن مرجع [آقای خمینی]. بعداً یکی از خویشاوندان ما که می آمد نجف سالی یک مرتبه، آمد و گفت یک جریانی است که شما اگر بتوانید حل کنید، چون شما با آن مرجع [آقای خمینی] خیلی آشنا و رفیق هستید. کاری نداریم به اینکه آن مرجع [آقای خمینی] زنده است یا مرده است می خواهیم خیلی مبهم بگفتم باشم.

رفتم به [خانه] آن مرجع [آقای خمینی]، در یک جلسه خصوصی گفتم: خوب علامه طباطبایی که بزرگترین وزنه علمی است در حوزه علمیه قم، ایشان خانه ندارد و درخانه ای که از بابت سهم امام به شما [آقای خمینی] داده شده نشسته و مستأجر است. چرا برای ایشان محدودیت قائل شدند؟ نگفتم: شدید، [گفتم]: شدند. چون داماد آن مرجع [محمدحسن اعرابی] رفته بود در خانه ایشان [آقای طباطبایی] داد و قال کرده بود که باید از این خانه بلند شوید. ایشان [آقای خمینی] گفت که من اجازه نمی دهم که در خانه ای که مربوط به سهم امام است، یک نفر استاد دانشگاه بنشیند!

گفتم: ایشان استاد دانشگاه نیست، اساتید دانشگاههای عالم می آیند خدمت ایشان و استفاده هایی می کنند، از جمله از دانشگاه های پاریس و جاهای دیگر [مثل] دانشگاه تهران، استاد دانشگاه نیست. و آنگهی - من صریحاً صحبت می کردم با مراجع - اولاً این خانه مال شما نیست، و از سهم امام خریداری شده؛ ثانیاً ایشان [آقای طباطبایی] خانه را [اجاره کرده] و [ثالثاً] الآن زمستان است و نمی تواند بلند شود و برود. ایشان [آقای خمینی] گفت: نه! علی ای حال ایشان [آقای طباطبایی] غاصب است، و نمازهایش باطل است، گفتم: نه خیر حرف شما باطل است، نمازهای ایشان باطل نیست، حرف شما باطل است. (اینها مال [قبل از انقلاب] است) بعد از انقلاب که ایشان خانه داشت.

بعداً پسرشان عبدالباقی [طباطبایی] در روز فوت ایشان (علامه طباطبایی) که رفته بودم منزل ایشان، - من همش جدیت دارم که عبارت جووری نباشد که آن طرف معلوم شود که کیست - برای من نقل کرد که من [عبدالباقی طباطبایی] یک روز از خانه رفته بودم بیرون، برگشتم دیدم که پدرم دم در ایستاده و می لرزد و رنگ و رویش پریده [است]. گفتم: آقا چه تونه، فرمودند: الآن برو یک جایی را پیدا کن که الآن اسباب بکشیم، چون

داماد این آقا [اعرابی] آمده و اینجا فحاشی کرده و فریاد کرده که باید از این خانه بلند شوی؛ الآن باید بلند شویم. گفتم: آقا جان خوب، الآن یعنی چه؟ سرسیاه زمستان کجا خانه پیدا می شود؟ گفتند: نه! ولو طویله، ولو طویله شده، من اینجا ایستاده ام، اگر نروی، من می آیم بیرون اصلاً. به این جریانات که رسید بین دو نفر بزرگوار که هم او [آقای طباطبایی] بزرگوار بود وهم او [آقای خمینی] بزرگوار بود، این طور شد. چرا؟ بماند.»

ب. از میان روایات چهارگانه، این روایت جامع‌ترینشان است. از آن این نکات قابل استخراج است. اول آقای طباطبایی مستاجر خانه ای بوده است که مالکش مقلد آقای خمینی بوده و در دهه چهل مالک خانه را بابت سهم امام به آقای خمینی مرجع خود منتقل کرده سند محضری می زند. این نکته در سه روایت دیگر اشاره نشده بود. دوم زمانی که خانه دارای مستاجر به مالک جدید منتقل می شود نماینده مالک محمدحسن اعرابی است. نام اعرابی تنها در روایت نخست نیامده است. به نظر می رسد اینکه مرتضی پسندیده برادر آقای خمینی دخالتی در قضیه داشته (روایت نخست) درست نباشد.

سوم در هر چهار روایت بالاتفاق آقای خمینی تصمیم می گیرد مستاجر را از خانه بیرون بیندازد. اما دلیل آن در هر روایت چیزی متفاوت ذکر شده است. در روایت نخست به تاخیر افتادن مال الاجاره به علت تنگدستی مستاجر علت این امر ذکر شده، که استمهال علی قدوسی و آقامرتضی حائری یزدی هم به جایی نمی رسد. در روایت دوم (دختر آقای طباطبایی) اعرابی به آقای خمینی خبر داده که مستاجر در تبریز صاحب ملک است و لذا استحقاق سکونت در خانه سهم امام را ندارد. آقای خمینی می پذیرد که سکونت مستاجر را بابت سهم امام منظور کند، آقای طباطبایی چون از وجوهات شرعیه استفاده نمی کرده نمی پذیرد و خانه را تخلیه می کند. در روایت سوم (دختر آقای خمینی) دلیلی برای این امر ذکر نشده یکباره آقای خمینی تصمیم می گیرد خانه را توسط دامادش اعرابی به فروش برساند مبادا به دلیل مرگ مالک ورثه بیندارند ملک شخصی مالک بوده است. اما در روایت چهارم علت اخراج فوری مستاجر این است که وی استاد دانشگاه شده و شرعاً مجاز نیست در خانه سهم امام بنشیند، و اعرابی هم در بلند کردن مستاجر به دستور مالک سنگ تمام گذاشته بود.

روایت اول به تنهایی قابل پذیرش نیست. بعید است آقای خمینی مستاجرش را به دلیل تنگدستی از خانه بیرون انداخته باشد، آن هم زمانی که فرزند استادش شفاعت کرده باشد. باید در کنار تنگدستی و ناتوانی از پرداخت مال الاجاره علت مهمتری بوده باشد. در روایت دوم اعرابی به مالک خانه خبر داده که مستاجر که مال الاجاره عقب افتاده دارد املاکی در تبریز دارد، معنایش این است که توانایی پرداخت مال الاجاره را دارد لذا مستحق استمهال نیست. درست است که آقای طباطبایی و برادرش املاکی زراعی در تبریز داشته اند اما درآمد اندک آن تنها راه تامین معاش این دو برادر بوده است و به دلیل کمی نزولات آسمانی برخی سالها این املاک درآمدش حتی کفاف پرداخت مال الاجاره را هم نمی داده است. اینکه آقای خمینی به دلیل اینکه مستاجر توان پرداخت چند ماه مال الاجاره را نداشته ولو ملک کم درآمندی در تبریز داشته باعث نمی شود که شرعا و اخلاقا ایشان اقدام به اخراج مستاجر کرده باشد. چنین کاری از آقای خمینی بعید به نظر می رسد. در مجموع روایات اول و دوم ولو با انضمام با یکدیگر قابل پذیرش به نظر نمی رسند، هرچند اینکه جزء العلة بوده باشند محتمل است. کاستی ها و نیز با سکوت برگزارکردن نکات اصلی قضیه در روایت سوم از سوی کسی که از یک سو دختر مالک است و از سوی دیگر همسر وکیل مالک باعث می شود روایت سوم اضعف روایات موجود شناخته شود.

اما روایت چهارم قوی ترین روایت موجود است. تنها روایتی است که راوی مستقیما با مالک صحبت کرده و دلیل اخراج مستاجر را شخصا از زبان وی شنیده است. در عین حال مسئله فقر و تنگدستی مستاجر (مذکور در روایت نخست) و نقش برجسته اعرابی (مذکور در روایات دوم و سوم) در آن ملحوظ است. این روایت با روایات هر دو طرف مالک و مستاجر کاملا سازگار است. آقای طباطبایی مستاجر این خانه بوده است. مالک آن خانه را بابت وجوهات شرعی (خمس) به مرجع تقلیدش منتقل می کند و به نام او سند می زند. تا زمانی که مستاجر توان پرداخت مال الاجاره را داشته و به نظر مالک اهل علم محسوب می شده مشکلی نبوده است چرا که در خانه سهم امام یک اهل علم نشسته و اجاره هم می پرداخته است.

همزمان دو امر باعث تغییر عقیده مالک می شود، یکی عدم توان پرداخت مال الاجاره در زمان مقرر از سوی مستاجر (این امر به تنهایی علت اصلی تغییر عقیده مالک نبوده، او هم عاطفه و احساس داشته و با تعالیم شرعی و اخلاقی در چنین زمانی آشنا بوده است). دیگری به او خبر رسیده که مستاجر استاد دانشگاه شده است! مستاجری که توان پرداخت مال الاجاره را ندارد در خانه سهم امام ساکن است، و اگر قرار باشد سکونت او شرعی باشد تنها می تواند اهل علم باشد و مال الاجاره به تاخیر افتاده را به عنوان وجوهات شرعی محسوب کرد. اما مستاجر دیگر اهل علم نیست، از وجوهات شرعی هم در معاشش استفاده نمی کند، ملکی هم در تبریز دارد! بلافاصله باید خانه را تخلیه کند و چون مالک راضی نیست، غاصب است و نماز در ملک غصبی باطل می باشد. مستاجر تا از طریق اعرابی می شنود که مالک راضی نیست در خانه بماند بلافاصله خانه را تخلیه می کند. زمان تخلیه زمستان سال ۱۳۵۰ بوده است. بنابراین علت اصلی اخراج مستاجر همین استادی دانشگاه است و بقیه امور در قضیه فرعی محسوب می شوند. قبل از اینکه رفتار آقای خمینی بر اساس همین روایت را مورد نقد قرار دهم اجازه دهید ببینیم قضیه استاد دانشگاه شدن آقای طباطبایی به چه معنی بوده و چقدر صحت داشته است. بحث بعدی را ببینید.

ضمناً در انتهای روایت چهارم نامی از عبدالباقی طباطبایی به میان آمد. مهندس سید عبدالباقی طباطبایی پسر بزرگ صاحب المیزان بیش از تمام فرزندان او در روش زندگی و سلوک عملی به پدرش شباهت داشت. او در تاریخ ۳ آذر ۱۳۸۹ از دنیا رفته است.

## بحث سوم. استاد دانشگاه نمی تواند مستأجر خانه خمسی باشد



الف. آقای خمینی می خواست مستاجر ملک خمسی با شرایطی که تحلیل کردم اهل علم (حوزوی) باشد، توهم کرده بود که مستاجرش آقای طباطبایی استاد دانشگاه شده است. قضیه این بود که دربار می خواست به آقای طباطبایی دکترای افتخاری بدهد. البته آقای طباطبایی به مراسم نرفته بود. قرار بوده گواهی دکترای افتخاری را به قم آورده به ایشان تقدیم کنند. قضیه را از زبان دکتر سیدمصطفی محقق داماد بشنوید:

"علامه ابتدا در قم خانه نداشت و پس از فروش زمین خود در تبریز موفق به خرید خانه‌ای در قم شد. (پس از رحلت علامه، این خانه با واسطه‌گری بنده توسط آیت‌الله [جعفر] سبحانی خریداری شد و اکنون دارالقرآن است) منزلی که علامه طباطبایی (ره) خرید، در همسایگی منزل بنده بود. آیت‌الله [مرتضی] مطهری از تهران به من زنگ زدند و گفتند شاه به پیشنهاد برخی تصمیم گرفته به دو نفر، یکی علامه طباطبایی در قم و دیگری حاج میرزا رحیم ارباب در اصفهان، دکترای افتخاری بدهد، تا مقدمات تأسیس یک دانشگاه اسلامی را به ریاست علامه فراهم کند. آقای مطهری به من گفت: شما بروید به علامه طباطبایی بگویید مصلحت نیست قبول کنید. من آمدم خدمت علامه. خاطرم نیست منزل ایشان آن زمان تلفن نداشت یا بیان این موضوع مصلحت نبود یا شاید هم منظور آیت‌الله مطهری این بود که بروم علامه را قانع کنم که دکترای افتخاری را نپذیرند. در هر صورت خدمت

علامه آمدم ماجرا را به آقای طباطبایی گفتم، ایشان گفت: اگر آقای مطهری مصلحت نمی‌بینند، چشم! شما بگویید: حالا من چه کنم؟ گفتم: به نظرم شما از منزل خارج شوید و مسافرت کنید. ایشان از قم به تهران رفتند. آقایان آمدند، هر چه در زدند، کسی خانه علامه طباطبایی نبود که در را باز کند و بالتبع، دکترای افتخاری هم به ایشان داده نشد. بعدها عده‌ای به دروغ گفتند که علامه دکترای افتخاری از شاه دریافت کرد که این کذب محض است!" (۱۱)

ب. اینکه شاه یا مشاورانش تصمیم گرفته بودند دو عالم را اکرام کنند، کاری شایسته بوده است. حاج آقا رحیم ارباب (۱۲۵۹-۱۳۵۵) فیلسوف و فقیه وارسته مکتب اصفهان بود. به روایت محقق داماد آقای طباطبایی این تکریم را نپذیرفته است و اینکه ایشان به دکترای افتخاری از سوی شاه نائل شده است خلاف واقع است. آقای خمینی بر اساس این خبر دروغ به اعرابی ماموریت می‌دهد که بلافاصله مستاجر را از خانه بیرون کند و اعرابی آن چنان که شنیدید چنین کرده بود. احتمال دوم این است که ایشان خبر صحیح را شنیده بود اما نفس اینکه کسی نامزد دکترای افتخاری از سوی دربار شود و او نظام شاهنشاهی را به رگبار ناسزا نگرفته که چرا مرا نامزد چنین مقامی کردید معنایش سازش با رژیم شاه و استادی دانشگاه است و چنین جرمی برای محرومیت از سکونت در آن خانه کفایت می‌کرده است.

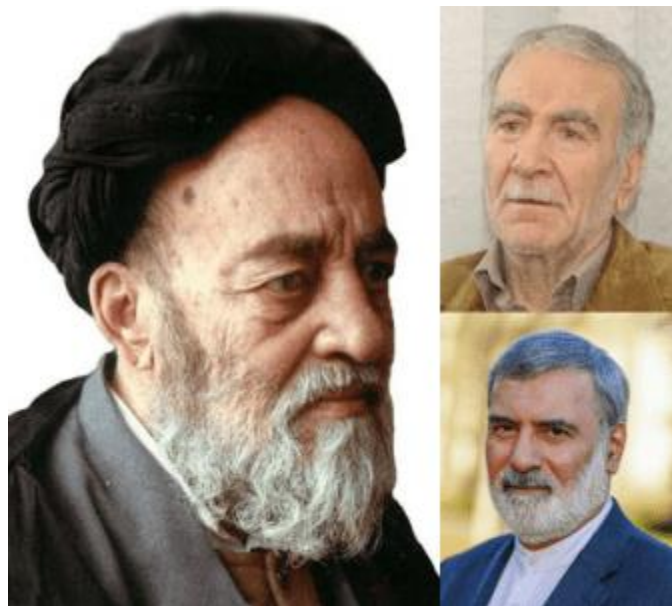
ج. اما نقد عملکرد آقای خمینی در این قضیه: اخراج مستاجر تنگدست در فصل زمستان از خانه به هر دلیلی مردود بوده است. اگر مستاجر رسماً دکترای افتخاری را هم پذیرفته بود استاد دانشگاه محسوب نمی‌شد. کسی با دکترای افتخاری استاد دانشگاه نمی‌شود. حتی اگر مستاجر حوزه را به کناری نهاده و رسماً هم دانشگاهی شده بود شرعاً و اخلاقاً مانعی برای ادامه سکونت در خانه نبود. در شرایطی که مستاجر اجاره ماهانه را می‌پرداخته است که حوزوی بودن یا نبودن شرعاً هیچ مداخلیتی در حکم سکونت در خانه نداشت. در شرایطی که مستاجر به دلیل تنگدستی توان پرداخت به موقع مال الاجاره را نداشته و مالک می‌خواسته مال الاجاره پرداخته نشده را به حساب سهم امام بگذارد مستاجر نپذیرفته و علیرغم سردی زمستان و دشواری یافتن خانه اجاره ای دیگر خانه را



تخلیه کرده است. لذا در این فرض هم با توجه به امتناع مستاجر از پذیرش وجوهات شرعیه نوبت به تفکیک بین حوزوی و دانشگاهی نمی رسد.

من هیچ محمل موجه شرعی و اخلاقی برای اقدام آقای خمینی در قبال مستاجر تنگدستی که اتفاقاً عالم بلکه علامه بوده است نمی شناسم. تنها محمل باقیمانده این است که ایشان بعد از اینکه آقای طباطبایی از سوی دربار به اعطای دکترای افتخاری نائل شده مایل نبوده چنین مستاجری داشته باشد. این عدم تمایل هیچ ربطی به وجوهات شرعیه و اینکه خانه خمس بوده نداشته است. البته مالک شرعاً حق دارد مستاجر خاصی را نپذیرد، به مستاجری تخفیف دهد یا اصلاً اجازه سکونت مجانی به کسی بدهد. مالک در ملک خود ولایت مطلقه دارد. حاکم شرع هم به نظر ایشان چنین ولایتی دارد. با قول به ولایت مطلقه البته جای هیچ اما و اگر نمی ماند!

### بخش دوم. مصاحبه تسنیم با استاد دکتر ابراهیمی دینانی



به دنبال برگزاری سخنرانی «آقای طباطبایی، انقلاب و نظام: در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود» (۲۱ آذر ۱۴۰۰) خیرگزاری تسنیم مصاحبه ای منسوب به استاد محترم دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی با عنوان «ابراهیمی دینانی: هرگز کلامی در ردّ انقلاب از علامه طباطبایی نشنیدم/

کدیور از قول من بی خود گفته!» (۲۳ آذر ۱۴۰۰) منتشر کرد. (۱۲) خبرگزاری تسنیم همانند خبرگزاری فارس وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رسانه هایی غیرحرفه ای، ایدئولوژیک و زرد هستند که خود را ملزم به رعایت موازین قانونی، اخلاقی و دینی نمی دانند. در این رسانه ها خبرنگاری از بازجویی قابل تفکیک نیست. مصاحبه مذکور فاقد اسم خبرنگار-بازجوست.

در این مصاحبه نه پرسش شده است که می توان به پنج موضوع به شرح زیر تقسیم کرد. پرسش های اول و دوم درباره عبارت نخستین شهید انقلاب آقای طباطبایی است. پرسش هشتم درباره نظر آقای طباطبایی درباره ولایت فقیه، انقلاب و آقای خمینی است، پرسش های سوم تا پنجم درباره انقلابیونی است که باعث توقف مذاکرات کربن طباطبایی شدند. پرسش های ششم و هفتم درباره میزان صحت نقل من از دکتر دینانی و سیاسی نبودن ایشان است. پرسش نهم هم درباره میزان ارتباط دکتر دینانی با آقای طباطبایی است. این بخش شامل پنج بحث به شرح ذیل است: مروری بر سوابق علمی استاد دینانی؛ دینانی و عبارت اولین شهید این انقلاب طباطبایی؛ دینانی و نظر طباطبایی درباره انقلاب، نظام و آقای خمینی؛ دلیل توقف مذاکرات طباطبایی کربن؛ و میزان صحت نقل کدیور از دینانی و سیاسی نبودن ایشان.

### بحث اول. مروری بر سوابق علمی استاد دینانی

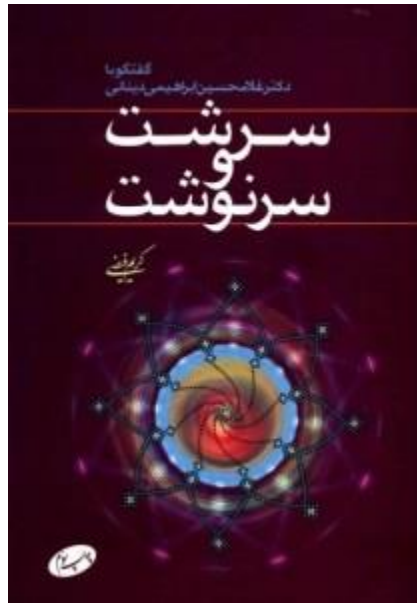
**الف.** از موضوع پنجم شروع می کنم که تقدم منطقی بر چهار موضوع دیگر دارد. پرسش و پاسخ نهم مصاحبه: «س: ارتباط شخصی شما با مرحوم علامه تا پایان حیات ایشان تداوم داشت؟ ج: نه! من مدتی که درگیر دریافت دکترایم در تهران بودم، از قم دور شدم بعد هم که دکترایم را گرفتم، دانشگاه مشهد استاد می خواست رفتم آنجا امتحان دادم که اول شدم و استادی ام در آنجا شروع شد دیگر به کلی ارتباطم با قم و تهران قطع شد، حالا هم من دیگر پیرمردم و خیلی چیزها یادم نیست؛ شما هم شرح این چیزها را از من نخواهید. اگر کسی خیلی مشتاق است که از کم و کیف این امور مطلع شود باید به آثارم رجوع کند.»

ب. دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی متولد ۱۳۱۳ تا حدود بیست سالگی در اصفهان تحصیل می کرده است. از حوالی ۱۳۳۳ یا ۱۳۳۴ (تردید از ایشان است) تا سال ۱۳۴۵ در حوزه علمیه قم تحصیل کرده است، و در این زمان در درس روزانه آقای طباطبایی (اسفار و بعد الهیات شفا) و درس شبانه ایشان (دو جلسه در هفته) شرکت می کرده است. آقای طباطبایی از سال ۱۳۳۸ مباحثاتی با هانری کربن در تهران داشته است. سالانه تابستانها دو هفته یک بار، در آن جلسات بعضی اساتید دانشگاه هم حضور داشته اند. ابراهیمی دینانی و محمداسماعیل صائنی زنجانی از قم با آقای طباطبایی روانه این جلسات در تهران می شدند. از ۱۳۴۵ ساکن تهران بوده و در دانشکده الهیات دانشگاه تهران تحصیل می کند و همزمان به استخدام آموزش و پرورش درآمده دبیر دبیرستانهای تهران می شود. در سال ۱۳۵۱ به استخدام گروه فلسفه دانشگاه فردوسی در می آید، در سال ۵۲ یا ۵۳ (تردید از ایشان است) از دکتری خود دفاع می کند و تا سال ۱۳۶۱ در مشهد ساکن بوده است، بعد از آن با تقاضای خودش به گروه فلسفه دانشگاه تهران منتقل می شود. (۱۳)

ج. بنابراین ایشان از سال ۱۳۵۱ تا پیروزی انقلاب در تهران نبوده است و در آن مقطع در جلسات کربن طباطبایی شرکت نمی کرده است. و به تصریح خود وی در مقطع مشهد «به کلی ارتباط با قم و تهران قطع شد» یعنی در دهه پنجاه با آقای طباطبایی ارتباط مستمر و مرتب نداشته است. البته این مانع نمی شود که آقای طباطبایی را در زمانی که ایشان برای زیارت به مشهد مشرف می شده یا او به تهران و قم سفر می کرده ملاقات نکرده باشد. (۱۴)

د. در انتهای این سوال ایشان می گوید: «حالا هم من دیگر پیرمردم و خیلی چیزها یادم نیست؛ شما هم شرح این چیزها را از من نخواهید.» ایشان الآن هشتاد و هفت ساله است، عمرش دراز باد. اعتراف می کند که بسیاری چیزها از خاطرش رفته است و از او نباید انتظار داشت خاطرات مربوط به سالهای گذشته را به یاد بیاورد. او به کتابهایش ارجاع می دهد، چرا که به حق حافظه اش را در این سن قابل اعتماد نمی داند. به زبان دیگر او

می گوید دست از سرم بردارید. آزارم ندهید. این نکات را در تفسیر چهار بحث بعدی این مصاحبه باید در نظر گرفت.



### بحث دوم. دینانی و عبارت اولین شهید این انقلاب طباطبایی

**الف.** استاد دینانی در پاسخ به این پرسش که «به نظر شما که از نزدیک با مرحوم علامه طباطبایی حشر و نشر داشته‌اید؛ صدور چنین جمله‌ای (در این انقلاب یک شهید واقعی بود که مظلومانه هم شهید شد و آن اسلام بود) و انتساب آن به علامه با شخصیت و اندیشه ایشان سازگار است؟» پاسخ می‌دهد: «من نمی‌توانم استنباط کنم، ولی من هرگز چنین جمله‌ای را از آقای طباطبایی نشنیده‌ام.» دینانی در آن سالها مشهد بوده و در جلسه جابان دماوند حضور نداشته است، علاوه بر آن تصریح کرد که به طور کلی ارتباطش با قم و تهران قطع شده بود، یعنی بر خلاف آنچه در سوال آمده ایشان در دهه پنجاه با آقای طباطبایی حشر و نشر نداشته است. پس طبیعی است که ایشان این عبارت را از آقای طباطبایی نشنیده باشد و متواضعانه هم می‌گوید «من نمی‌توانم استنباط کنم.» یعنی انکار نمی‌کند! محمدرضا حکیمی تفکیکی آن زمان در مشهد این عبارت را شنیده (۱۵) مگر ممکن است ابراهیمی دینانی اهل فلسفه نشنیده باشد؟!

ب. خبرنگار که از پاسخ دینانی راضی نیست دوباره می پرسد: «با توجه به شناختی که از مرحوم علامه دارید چقدر انتساب این جمله به ایشان را صحیح می دانید؟» ابراهیمی دینانی دوباره پاسخ می دهد: «نمی دانم. استنباط نمی شود کرد. آقای علامه طباطبایی مرد پیچیده‌ای بود؛ خوب فیلسوف بود دیگر. بعید می دانم چنین حرفی با ایشان سازگار باشد. من از ایشان چنین چیزی نشنیده‌ام.» تحلیل پاسخ: اولاً نمی دانم، ثانیاً برای بار دوم نمی شود استنباط کرد، ثالثاً آقای طباطبایی پیچیده بود، چون فیلسوف بود. لازمه پیچیدگی این است احتمال صدور این عبارت از وی منتفی نیست.

رابعاً برخلاف آنچه دو نوبت از آن اجتناب کرده بود یعنی استنباط و حدس، این بار به اقتضای مقام (۱۶) می گوید: «بعید می دانم چنین حرفی با ایشان سازگار باشد». خودش می داند که این حدس خلاف واقع است، لذا خامساً صادقانه می گوید «من از ایشان چنین چیزی نشنیده‌ام.» چرا که در دهه پنجاه بطور کلی با ایشان حشر و نشر نداشته است. راستی مگر کسی ادعا کرده بود ابراهیمی دینانی در جلسه جابان دماوند حضور داشته و عبارت اولین شهید انقلاب را مستقیماً از آقای طباطبایی شنیده است؟!

ج. در نتیجه خلاصه پاسخ دینانی اولاً عدم انکار عبارت تاریخی است، ثانیاً او آن را از آقای طباطبایی شنیده، ثالثاً نمی داند و نمی خواهد استنباط کند. در این مورد که باز جو (ببخشید خبرنگار!) با تصریح به اسم اینجانب می خواهد چیزی از زیر زبان استاد علیه دانشجو درآورد ناکام می ماند. اطمینان دارم استاد دینانی عبارت مذکور را همانند حکیمی شنیده بود و بسیار بعید است باوری متفاوت با استادش داشته باشد.

### بحث سوم. دینانی و نظر طباطبایی درباره انقلاب، نظام و آقای خمینی

الف. خبرنگار با اصرار می پرسد: «اساساً می شود ایشان [علامه طباطبایی] را در رده مخالفان نظریه ولایت فقیه، امام (ره) و انقلاب اسلامی قرار داد؟ استاد دینانی با زیرکی پاسخ می دهد: «استنباط از من نخواهید. من

هرگز کلامی در ردّ انقلاب و ولایت فقیه از علامه نشنیده‌ام. اساساً ایشان آدم منزوی‌ای بود و در سیاست ورود نمی‌کرد اما وقتی علما به شاه عبدالعظیم آمدند، ایشان هم همراهشان آمد.»

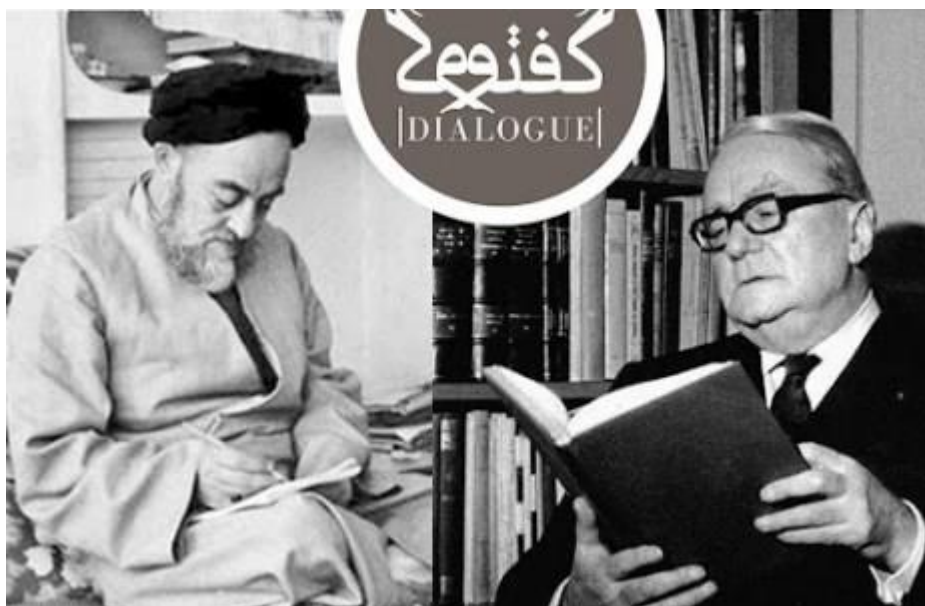
ایشان برای بار چندم از استنباط می‌گریزد و حاضر نمی‌شود استنباط خود را که چندان دور از رای استادش نیست ابراز کند. ثانیاً به حق پاسخ می‌دهد: «من هرگز کلامی در ردّ انقلاب و ولایت فقیه از علامه نشنیده‌ام.» دینانی در دهه پنجاه به تصریح خود ارتباطش با قم قطع بوده و در نتیجه با آقای طباطبایی حشر و نشر نداشته تا نظر صریح ایشان را در اواسط سال ۶۰ در جابان دماوند بشنود. به علاوه آقای طباطبایی بسیار محتاط بود و به هر کسی هم اعتماد نمی‌کرده تا دیدگاهش درباره انقلاب و ولایت فقیه را بگوید. اینکه دینانی نشنیده معنایش این نیست که طباطبایی نگفته است. استاد دینانی به دانشجویانش تعلیم داده است که عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود. (نیافتن دلیل نبودن نیست)

ب. این نظر دینانی درباره استادش که «اساساً ایشان آدم منزوی‌ای بود و در سیاست ورود نمی‌کرد» صائب است، یعنی فرهنگی‌کار بود و مانند آقای خمینی به دنبال فعالیت سیاسی نبود. عبارت آخر دینانی هم درست است: نام آقای طباطبایی در کنار برخی علمای بزرگ قم و دیگر بلاد که در سال ۱۳۴۲ در اعتراض به بازداشت آقایان خمینی، محلاتی و قمی در حضرت عبدالعظیم گرد آمده بودند دیده می‌شود. (۱۷) البته یقین دارم که استاد دینانی از مخالفت استادش آقای طباطبایی با انقلاب، ولایت فقیه و آقای خمینی به نیکی آگاه بوده اما با ظرافت می‌گوید من مستقیماً چیزی در این باره از ایشان نشنیده‌ام. اگرچه نیمه اول تیترا مصاحبه برگرفته از این قسمت است اما باز خبرنگار موفق نشده چیزی علیه شاگرد از استادش در بیاورد.

ج. استاد دینانی در گفتگو با دفتر رهبری در پاسخ به پرسش مشابهی چنین گفته است: «س: نسبت ایشان با انقلاب چطور بود؟ ج: علامه‌ی طباطبایی با انقلاب مخالفت نکرد، ولی ذاتاً فکر انقلابی نداشت. صریح بگویم فکر انقلابی نداشت، انقلابش انقلاب فلسفی بود.» (۱۸) اگر مراد ایشان مخالفت علنی است پاسخ ایشان در تمام اجزایش درست است، اما اگر منظور مطلق مخالفت است حتی در جلسه‌ای مثل جابان دماوند پاسخ دقیق نیست. راستی

مگر خود استاد دینانی و دیگر اساتید که در فضای عمومی سیاسی نیستند، در جلسات خصوصی آراء انتقادیشان را درباره انقلاب و نظام ابراز نمی کنند؟!

### بحث چهارم. دلیل توقف مذاکرات طباطبایی کربن



استاد دکتر دینانی تا کنون سه علت برای توقف مذاکرات کربن و طباطبایی ذکر کرده است. متناسب با این سه علت این بحث شامل سه مطلب به شرح زیر است: توقف به دلیل فشار دوستان انقلابی، توقف به دلیل فشار آدم‌های کله خشک و منجمد، توقف جلسات به دلیل مرگ دو عالم.

#### مطلب اول. توقف به دلیل فشار دوستان انقلابی

**الف.** خبرنگار می پرسد: «آقای کدیور در بخش دیگری از صحبت‌های خودش با استناد به گفته‌ای از شما این طور القا می کند که گویی این طرفداران مرحوم امام (ره) بودند که باعث شدند جلسات مباحثه مرحوم علامه با پرفسور هانری کربن تعطیل شود»

ب. آنچه من گفته بودم قرائت این عبارت استاد دکتر ابراهیمی دینانی از مصاحبه اش با کریم فیضی در کتاب سرشت و سرنوشت بود: «اندکی پیش از انقلاب بعضی از دوستان انقلابی ما که لازم نیست اسم ببرم به من و آقای صائنی زنجانی گفتند که: این جلسه و تشکیل آن از اول کار درستی نبود... ما تا حالا تحمل کرده‌ایم ولی الان که قبل از انقلاب است و چیزی به انقلاب نمانده صلاح نیست که ادامه پیدا کند. شما به علامه طباطبایی بگویید که جلسه را تعطیل کند.» و ایشان هم با کراحت می گوید و جلسات برای همیشه تعطیل می شود. من گفتم: «ای کاش استاد ابراهیمی دینانی این «دوستان انقلابی» که باعث تعطیل این جلسه گفتگوی پربار و کم سابقه شدند را معرفی می کرد.» (۱۹)

ج. این عین عبارت من بود. «دوستان انقلابی» عین عبارت استاد دینانی بوده است و ایشان به صراحت اراده همین دوستان انقلابی را باعث تعطیل مذاکرات طباطبایی کربن دانسته بود. اینکه من چنین القا کرده باشم نسبتی کاملاً خلاف واقع است. بحمدالله این اظهار نظر دکتر دینانی نه تنها در کتاب مذکور منتشر شده بلکه ایشان چند نوبت سخن گفته که ویدئوی یکی از آنها را من روز قبل در شبکه های اجتماعی خود بازنشر کردم که همگان عین مطلب را از زبان دکتر دینانی بشنوند و ببینند. تردیدی نیست که متبادر از «دوستان انقلابی» در بیانات استاد دینانی پیروان آقای خمینی بوده است. این ارتکاز و تبادر مطلقاً ربطی به من ندارد.

### مطلب دوم. توقف به دلیل فشار آدم‌های کله خشک و منجمد

این مطلب شامل دو نکته به شرح ذیل است: مانعین انقلابی نبودند، کله خشک و منجمد بودند! و آشنایی با طیبی شبستری.

### نکته اول. مانعین انقلابی نبودند، کله خشک و منجمد بودند!

الف. به هر حال با چنین زمینه سازی مسموم خبرنگار استاد دینانی پاسخ می دهد: «نه؛ آن‌ها [آنها] که باعث توقف مذاکرات طباطبایی کربن شدند [طرفداران امام [خمینی] نبودند. آخر این مسأله آن قدر دقیق است که



نمی‌شود همین طور بی‌مبنا حرف زد. اجمالاً اینکه کسانی که موجب برهم خوردن آن جلسات شدند، انقلابی نبودند، آدم‌های کله خشک و منجمدی بودند که با [هانری] کربن مخالفت می‌کردند. هنوز هم مخالفاند. آدم منجمد که لازم نیست انقلابی باشد. کسانی که مخالفت کردند هیچ ربطی به انقلابی بودنشان نداشت.»

ب. دکتر دینانی عبارت سابق خود را پس می‌گیرد. در سال ۱۳۸۷ گفته بود «دوستان انقلابی» از طریق وی به آقای طباطبایی فهماندند که با نزدیک شدن انقلاب دیگر مجالی برای ادامه جلسات با کربن فراماسون و نصر و شایگان طاغوتی نیست. (ویدئوی مذکور) حالا می‌فرماید مانعین انقلابی نبودند، خشک‌مغزان منجمد حکمت‌ستیز بودند و هر منجمدی انقلابی نیست، بعضی از آنها انقلابی اند! این تکذیب عبارت سابق خود ایشان است. به علاوه منجمدان خشک مغز حکمت‌ستیز چه ارتباطی با نزدیکی انقلاب داشته اند؟! ایشان در عبارت منقولش چهار بار از واژه انقلاب استفاده کرده توجه کنید: «اندکی پیش از انقلاب بعضی از دوستان انقلابی ما که لازم نیست اسم ببریم به من و آقای صائنی زنجانی گفتند که: این جلسه و تشکیل آن از اول کار درستی نبود... ما تا حالا تحمل کرده‌ایم ولی الان که قبل از انقلاب است و چیزی به انقلاب نمانده صلاح نیست که ادامه پیدا کند.» مناسبت حکم و موضوع به این سادگی‌ها اجازه نمی‌دهد انقلابی را به منجمد و خشک مغز تحویل کنیم.

ج. خبرنگار رها نمی‌کند: «اما آقای کدیور به نقل از شما نتیجه می‌گیرد که آن‌ها انقلابیون طرفدار امام (ره) بوده‌اند.» آنچه من گفته بودم عبارت خود دکتر دینانی بود «دوستان انقلابی» اما اینکه دوستان انقلابی را به طرفداران آقای خمینی ترجمه کنم و این را هم به دکتر دینانی نسبت بدهم خلاف واقع است. در چنین زمینه خلاف واقعی به دکتر دینانی نسبت داده می‌شود: «از قول من بی‌خود گفته. عرض کردم که منجمدالفکرها بودند.» عبارات ایشان از متن کتبی قرائت شده است و چیزی غیر از آن به استاد نسبت داده نشده است. دوباره تاکید می‌کند که مانعین منجمدالفکرهای غیرانقلابی بودند نه انقلابی. قسمت دوم تیتیر مصاحبه بازجوآبانه می‌شود: «کدیور از قول من بی‌خود گفته!»

د. خبرنگار ادامه می دهد: «این آدم‌های به تعبیر شما منجمدالفکر، بعدها در جریان انقلاب نقش و سهمی هم پیدا کردند؟» از قضا سوال بسیار خوبی است. ظاهراً خود خبرنگار هم قانع نشده لذا با عبارت «به تعبیر شما منجمدالفکر» استفاده کرده است. استاد دینانی پاسخ می دهد: «نمی‌دانم. من آن موقع دیگر از قم آمده بودم بیرون، اما می‌دانم که در رأس آن‌ها آقای سیداحمد طیبی شبستری بود که کتابی هم در ردّ آقای طباطبایی نوشت. آن‌ها از اساس با فلسفه مخالف بودند.»

دکتر دینانی تنها سرکرده مانعین را می شناخته و به علت قطع ارتباط مطلق با قم و تهران همه آنها را نمی شناخته است. آیا مقصود استاد این است که طیبی شبستری به استاد دینانی مراجعه کرده و از وی خواسته به آقای طباطبایی بگوید که مذاکرات فلسفی را تعطیل کند؟! بالاخره دوستان انقلابی که اخیراً شدند دوستان خشک مغز منجمدالفکر که به آقای دینانی مراجعه کرده بودند برای دکتر دینانی شناخته شده بودند که قبول می کند برود به آقای طباطبایی پیغامشان را برساند. دوری از قم چه ربطی به نشناختن آنها دارد؟! اینکه ایشان اسم آن چند نفر را بر زبان نمی آورد جای اما و اگر دارد.

### نکته دوم. آشنایی با طیبی شبستری



**الف.** البته اینکه سیداحمد طیبی شبستری مخالف فلسفه بوده و کتابی هم در ردّ آقای طباطبایی نوشته صحت دارد. عنوان کتابچه کم حجم ۷۰ صفحه ای وی «حول تفسیر المیزان» است که در نقد جلد اول تفسیر المیزان نوشته شده است. تاریخ کتابت این کتابچه ۱۹ رمضان ۱۳۷۷ قمری (۲۰ فروردین ۱۳۳۷ شمسی) است که در همان سال ۱۳۳۷ هم در قم منتشر شده است و مورد اقبال قرار نگرفت چرا که مخالفت وی با صاحب المیزان علت غیرعلمی داشته نه دلیل فلسفی. سیدهادی خسروشاهی سرپسته به علت مخالفت طیبی شبستری اشاره کرده است:

«اولا وی از شاگردان فاضل اسفار و تفسیر آقای طباطبایی بوده است که بسیار بعید به نظر می رسید که این چنین برضد استاد خود قیام کند و تا مرز تکفیر ایشان پیش برود. البته بعضی از دوستان نقل می کنند که علامه طباطبایی در یک نظرخواهی مشورتی موضوعی را درباره نامبرده صلاح ندیده بود و گویا همین مسئله (۲۰) موجب رنجش شدید وی و انتقامجویی و مبارزه به اصطلاح علمی گردید...!» خسروشاهی خبر می دهد که قصد داشته به نقد این کتابچه پردازد که وقتی صاحب المیزان خبر می شود به خسروشاهی می گوید: «ادامه امر ضرورتی ندارد. ما یک حرفهایی زده ایم، بعضی ها لبّ مطلب را متوجه نشده اند، این است که به این قبیل امور متوسل شده اند. بهتر است موضوع را مسکوت بگذارید.» خسروشاهی می نویسد «ما هم امر استاد را اطاعت کردیم و به نقد حول المیزان نپرداختیم و متأسفانه چندی نگذشت که مولف نامبرده در عنفوان جوانی به رحمت حق پیوست.»

(۲۱)

**ب.** سید احمد طیبی شبستری در مهر ۱۳۵۰ از دنیا رفته است. بر اساس اسناد ساواک مجلس ختم وی در تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۵۰ در مسجد هدایت آقای طالقانی برگزار شده شیخ جعفر جوادی شجونی منبر رفته و این افراد در مجلس ترحیم حضور داشته اند: مهندس مهدی برگان، دکتر یدالله سحابی، دکتر محمدجواد باهنر، دکتر عباس شیبانی و .... (۲۲) اجمالا طیبی شبستری نویسنده ای از طیف انقلابی آن زمان محسوب می شده است. سیدمحمدصادق طباطبایی (فرزند سیدحسین قاضی طباطبایی) نقل می کند که به اتفاق سیداحمد طیبی

شبستری (داماد مرتضی شبستری) در دادگاه مرحوم طالقانی شرکت کردند و برای آزادی ایشان به سراغ مراجع قم از جمله آقای خمینی رفتند. (۲۳) اما فردی که هفت سال قبل از انقلاب از دنیا رفته است چگونه می تواند عامل توقف جلسات کربن - علامه در سالهای نزدیک انقلاب باشد؟!

ج. بدون کمترین تردیدی آنها که جلسات کربن طباطبایی را تعطیل کردند نمی توانند از قبیل طیبی شبستری باشند. اصولاً آنچه هر دو روایت استاد دینانی را با مشکل مواجه می کند این است که ایشان به دلیل سکونت در مشهد و قطع ارتباط با قم و تهران هیچ مدخلیتی برای تماس با آقای طباطبایی نداشته تا دوستان انقلابی یا خشک مغز منجمدالفکر حکمت ستیز با وی و محمد اسماعیل صائنی زنجانی (۱۳۷۷-۱۳۱۱) تماس بگیرند تا به آقای طباطبایی بگویند که جلسات را تعطیل کنند. باید این عبارت استاد دینانی را جدی گرفت که در انتهای مصاحبه گفته است: «حالا هم من دیگر پیرمردم و خیلی چیزها یادم نیست؛ شما هم شرح این چیزها را از من نخواهید.» ظاهراً ایشان شنیده که برخی دوستان انقلابی عامل توقف این جلسات شدند. آنرا با دورانی که خودش و صائنی زنجانی در نیمه اول دهه چهل در رکاب آقای طباطبایی به این جلسات می رفته درهم آمیخته است و چنین خاطره ای مونتاز شده است.

### مطلب سوم. توقف جلسات به دلیل مرگ دو عالم

الف. دکتر دینانی در گفتگویی با بخش فقه و معارف پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری در تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۹۸ به گونه ای این قضیه را روایت کرده که مؤید برداشت فوق است: «هانری کربن از فرانسه به ایران آمد و علامه‌ی طباطبایی را کشف کرد. هر کسی هر نظری که دارد، من کاری ندارم. اصلاً کاری ندارم کربن چه کسی بوده، چون بعضی‌ها می گویند فراماسونر بوده و من کاری ندارم [بیخود می گویند]، (۲۴) اما یک هنری که داشت، فیلسوفی در جهان نبود که او ندیده باشد؛ هایدگر را دیده بود، ژیلسون، امیل بریه، این فلاسفه‌ی بزرگ عصر را دیده بود و درس خوانده بود، همه‌ی این‌ها را دیده بود در جهان فلسفه، اما خدمت علامه‌ی طباطبایی که آمد، همه‌ی آنها کنار رفتند. ... وقتی آقای طباطبایی را دید، متوجه شد که آزادی علامه‌ی طباطبایی کجا و هایدگر کجا؟! جلسات

دیدار علامه و کربن هفته‌ای دو شب در تهران تشکیل می‌شد. در منزل آقای ذوالمجد طباطبایی که وکیل دادگستری و پولدار بود و علاقه به فلسفه داشت ... تنها کسی که همراه ایشان [از قم] می‌آمد، بنده بودم.... چندین سال ادامه داشت و تا کربن زنده بود، همین اوایل انقلاب. بعد که کربن فوت شد و هم‌زمان علامه هم فوت شد، این جلسات هم تعطیل شد.» (۲۵)

ب. در اینجا دیگر سائنی زنجانی نیست، تنها اوست که در رکاب استاد به تهران می‌آید. دو هفته یک بار شده هفته ای دو بار. مراد از اوایل انقلاب یعنی شروع انقلاب نه پیروزی آن. هانری کربن در تاریخ ۷ اکتبر ۱۹۷۸ (۱۵ مهر ۱۳۵۷) در سن ۷۵ سالگی در پاریس از دنیا رفت. (۲۶) واضح است که وی در سال ۱۳۵۷ به ایران نیامده است. فوت کربن و طباطبایی هم هم‌زمان نبوده است. آقای طباطبایی سه سال و یک ماه بعد از کربن از دنیا می‌رود. نکته مهم اینکه در این روایت تعطیل جلسات به دلیل فوت کربن و طباطبایی است، نه فشار انقلابیون یا منجمدالفرهای خشک مغز حکمت ستیز. بالاخره به نظر دکتر دینانی علت توقف جلسات فلسفی عرفانی کربن طباطبایی کدام‌یک از این سه امر بوده: فشار دوستان انقلابی (۱۳۸۷)، مرگ کربن و طباطبایی (۱۳۹۸) و فشار دوستان خشک مغز مخالف فلسفه (۱۴۰۰).

ج. به نوشته سید حسین نصر مذاکرات طباطبایی و کربن در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۵) به پایان رسیده است. (۲۷) وی به دلیل توقف این جلسات اشاره نکرده است. پرونده این بحث (دلیل توقف مذاکرات کربن - طباطبایی) مفتوح است.

### بحث پنجم. میزان صحت نقل کدیور از دینانی و سیاسی نبودن ایشان

این بحث شامل دو مطلب به شرح زیر است: سوابق شاگردی من نزد استاد، و معانی سیاسی بودن.

### مطلب اول. سوابق شاگردی من نزد استاد

در بحث قبلی مشخص شد که آنچه از استاد دینانی نقل شده عیناً سخنان مکتوب ایشان بوده است، با این همه خبرنگار می پرسد: «اما شما استاد آقای کدیور بوده‌اید و ایشان از رساله دکتری خودش با راهنمایی شما دفاع کرده. انتظار طبیعی این است که ایشان در نقل قول‌هایشان از شما قدری محتاط‌تر و دقیق‌تر باشند.» پاسخ دکتر دینانی: «بله آقای کدیور شاگرد من بوده، اما او حالا موضع سیاسی دارد در حالی که من اصلاً نه در سیاست هستم و نه دوست دارم که باشم. از اول هم نبوده‌ام نه در زمان شاه و نه در دوران انقلاب. کار من فلسفه است.» خبرنگار می پرسد: «این سیاست‌پرهیزی ناشی از ایده‌های فلسفی شماست؟» پاسخ: «نمی‌دانم، شاید. البته فلسفه از فکر انسان جدا نیست، ولی شاید اگر من فلسفه هم نمی‌خواندم همین جور بود.»

من در دوره های کارشناسی ارشد در دانشگاه قم (آن زمان مرکز تربیت مدرس قم، دارالشفاء) و دوره دکتری فلسفه و کلام اسلامی با گرایش حکمت متعالیه در دانشگاه تربیت مدرس دانشجوی دکتر دینانی بودم. ایشان استاد مشاور پایان نامه کارشناسی ارشد من تحت عنوان «وجود و ماهیت زمان در فلسفه اسلامی» (تاریخ دفاع ۱ مهر ۱۳۷۲) و استاد راهنمای رساله دکتری من با عنوان «تحلیل انتقادی آراء ابتکاری آقای علی مدرس طهرانی در حکمت متعالیه» (تاریخ دفاع ۳۱ شهریور ۱۳۷۸) بوده است. سر کلاسهای ایشان مثل بقیه کلاسهای دانشگاه من اهل سوال و بحث بودم و از نخستین درسی که با ایشان داشتم با استاد ارتباط دوستی پیدا کردم. در میان اساتید فلسفه دانشگاهی ایشان در زمره باسوادترینشان بود و من از دهه شصت با آثار ایشان آشنا بودم.

اولین همکاری خارج از درس رسمی با ایشان در سمیناری در اصفهان بود با عنوان سمینار بررسی افکار علامه طباطبایی در دانشگاه اصفهان در آبان ۱۳۷۲. من دانشجوی سال اول دکتری بودم و دکتر دینانی هم در آنجا قبل از من سخنرانی داشت. بعد از ایشان من با عنوان «[مبانی آزادی‌های سیاسی در اسلام](#)» سخنرانی کردم. (۲۸) بخش اصلی این سخنرانی با عنوان مبانی آزادی‌های سیاسی در قرآن کریم گزارشی منضبط از آراء آقای طباطبایی در تفسیر المیزان بود. بعد از آن هم مکرر در کنفرانسها و سمینارها همراه با استاد شرکت می کردم، خصوصاً در

دهه ۸۰ و در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران یا همان انجمن حکمت. در دو سال آخر اقامتم در ایران که من [فلسفه فارابی](#) تدریس می کردم ایشان هم ماجرای فکر فلسفی در اسلام تدریس می کرد و در مجموعه کلاسهای عمومی انجمن هر دو با استقبال مواجه شده بود.

در میان اساتید فلسفه دو نفر مایل بودند که استاد راهنمای رساله دکتری من باشند، حتی صحبت‌های مقدماتی و موضوع هم پیشنهاد شد، اما من علاقه مند به استخراج و تحلیل انتقادی آراء ابتکاری حکیم مؤسس آقا علی مدرس طهرانی (۱۳۰۷-۱۳۳۴ق) فرزند آقا عبدالله مدرس زنوزی (متوفی ۱۲۵۷ق) شدم. دکتر ابراهیمی دینانی دو کتاب درباره آراء این فیلسوف بزرگ مکتب فلسفی تهران منتشر کرده بود: «وجود رابط و مستقل در فلسفه اسلامی» (۱۳۶۲) (که بخش اعظم آن در تشریح نظر ابتکاری آقای علی در این زمینه بود)، از آن مهمتر معاد از دیدگاه حکیم مدرس زنوزی (۱۳۶۸) اما آقا علی آراء ابتکاری دیگری هم داشت، آثارش هم غالباً تصحیح انتقادی و منتشر نشده بود. من استخراج آراء ابتکاری این فیلسوف را موضوع رساله دکتری خود قرار دادم و چه کسی بهتر از دکتر ابراهیمی دینانی برای راهنمایی این رساله. ایشان هم با روی گشاده پذیرفت. قبل از دفاع من سه جلد مجموعه مصنفات حکیم مؤسس را منتشر کردم. (۲۹)

اما اینجانب در ۸ اسفند ۱۳۷۷ به زندان افتادم. مدارک جرم عبارت بودند از: سخنرانی «[حرمت شرعی ترور](#)» در جریان قتل‌های زنجیره ای در مسجد جامع حسین آباد اصفهان به دعوت مرحوم سید جلال الدین طاهری اصفهانی امام جمعه فقید اصفهان در شب ۲۳ ماه مبارک رمضان (۲۲ دی ۱۳۷۷) (۳۰) و دیگری مصاحبه «[نگاهی به کارنامه بیست ساله جمهوری اسلامی](#)» (۳۱) به مناسبت بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب با روزنامه خرداد (مدیر مسئول عبدالله نوری). من تحریر نهایی رساله دکتری‌ام را در زندان اوین نوشتم. برای پیش دفاع استاد مشاور مرحوم دکتر احمد احمدی به دفتر رئیس دادگاه ویژه روحانیت غلامحسین محسنی اژه ای (رئیس فعلی قوه قضائیه) آمد که جزئیات آن را در اینجا نوشته ام: [درگذشت احمد احمدی](#) (۱۹ خرداد ۱۳۹۷). برای برگزاری مراسم دفاع دکتری از مرخصی استفاده کردم. هیئت داوران: آقایان دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی (استاد

راهنما)، دکتر غلامرضا اعوانی و دکتر احمد احمدی (اساتید مشاور)، و آقا سیدحسن سعادت مصطفوی، دکتر سید مصطفی محقق داماد، دکتر کریم مجتهدی، و دکتر نجفقلی حبیبی (اساتید داور). از این هفت استاد شش نفرشان در جلسه دفاع حاضر بودند و یکی از آنها کتبا نظر و نمره خود را برای نماینده تحصیلات تکمیلی ارسال کرده بود. استاد محترم راهنما در جلسه دفاع سخن گفت. رساله با درجه عالی تصویب شد. من بعد از دفاع به زندان برگشتم تا یک سال باقیمانده حبس مرحمتی را تحمل کنم. قبل از آن به عنوان تشکر به منزل دکتر ابراهیمی دینانی رفتم و ایشان دانشجویش را مورد تفقد قرار داد. بنابراین اینجانب تازه سیاسی نشده ام. سیاسی بودم و دکتر دینانی با اطلاع کامل از این امر استاد راهنمای من شد و در جلسه دفاعم شرکت کرد.

### مطلب دوم. معانی سیاسی بودن

اما سیاسی بودن به چه معنی؟ به این معنی که به موازین اسلامی از قبیل امر به معروف و نهی از منکر نسبت به حاکمیت و نصحیت به ائمه مسلمین عمل شود. آری من همانند استادم آقای منتظری به این معنی سیاسی بوده ام و هستم و فکر می‌کنم سیاسی بودن به این معنی وظیفه اسلامی است. قبل و بعد از انقلاب هم به دلیل همین انجام وظیفه زندانی شده ام، قبل از انقلاب بازداشت در زندان عادل آباد شیراز در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۷ و بیست سال بعد در زندان اوین. دقیقا به یاد دارم در روز ۹ اسفند ۱۳۷۷ وقت ثبت مشخصات در زندان اوین مامور با نگاه به سوابق من در کامپیوترش با تبختر گفت: سابقه دار هم که هستی! پاسخ دادم: اگر این سابقه نبود تو امروز پشت این میز ننشسته بودی! دیگر صدایش درنیامد.

اما سیاسی بودن معنی دومی هم دارد و آن موضوع بخشی از تحقیقاتم با عنوان «اندیشه و عملکرد سیاسی فقهای شیعه در نیم قرن اخیر» بوده است، جمهوری اسلامی را بهترین آزمایشگاه نظریه ولایت فقیه و اجرای شریعت به مثابه قانون می‌دانم. سیاسی به معنای موضوع تحقیق هم امری شایسته است. البته جناب استاد دینانی به هر دو معنی قبل و بعد از انقلاب سیاسی نبوده و نیستند. آقای طباطبایی هم به معنی دوم سیاسی نبوده است، اما به معنای نخست به شکل رقیق و نه غلیظ و کامل سیاسی بوده، امضای همان یکی دو اعلامیه معدود قبل از



انقلاب و ابراز همین عبارت حکیمانه دو ماه قبل از رحلت ولو در محفل اهل تاویل نشان از سیاسی بودن ایشان داشته است.

اما سیاسی معنای سومی هم دارد و آن اینکه سیاست وجهه نظر و مقصود اصلی فرد باشد و سیاست را بر فرهنگ مقدم بدارد و سیاستمدار و فعال سیاسی باشد. من هرگز به این معنی سیاسی نبوده ام. آقای خمینی به این معنی سیاسی بود. آقای طباطبایی و البته استاد دینانی هم به این معنی سیاسی نبوده اند.

سیاسی بودن معنای چهارمی هم دارد و آن سیاسی کاری و حقیقت را مطابق منافع روزمره سیاسی تفسیر کردن و یا زیرپا گذاشتن. کسی که مصلحت نظام را اوجب واجبات می داند و برای حفظ نظام حاضر است موازین اخلاقی و احکام شرع را به بهانه تمسک به حکم ثانوی زیر پا بگذارد و به بهانه توریه و تقیه و مصلحت نظام به مردم دروغ بگوید به این معنی سیاسی است. نه آقای طباطبایی نه دکتر دینانی و نه اینجانب به این معنی سیاسی نیستیم.

من با تاسی از پدرم منوچهر کدیور از پیروان زنده یاد دکتر محمد مصدق و با تربیت دینی از زمانی که دست راست و چپم را تشخیص داده ام به معنای اول سیاسی بوده ام. از اواخر دهه شصت که تحقیقاتم را درباره ولایت فقیه آغاز کردم به معنای دوم هم سیاسی بوده و هستم. اما به معنای سوم و چهارم هرگز سیاسی نبوده ام و انشاءالله نخواهم بود. اینکه آقای طباطبایی به معنای اول به طور کامل سیاسی نبوده است به ایشان تاسی نکرده ام. اینکه استاد دینانی به معنی اول سیاسی نبوده و نیست ضمن احترام با هم اختلاف نظر داریم.

اما علیرغم اینکه خبرنگار نهایت کوشش خود را کرده که کلمه ای از استاد علیه دانشجویش بیرون بکشد، استاد تقوی به خرج داده و او را ناکام کرده است و حاضر نشده تایید کند که شاگرد در نقل قول از استادش احتیاط و دقت را رعایت نکرده است و به بهانه غیرسیاسی بودن از پاسخ مستقیم به اکثر پرسشها طفره رفته است.

خداوند بر سلامتی و توفیقات استاد دکتر ابراهیمی دینانی بیفزاید. (۳۲)



سید محمد حسین طباطبایی:

«در این انقلاب یک  
شهید واقعی بود،  
که مظلومانه هم  
شهید شد، و آن  
اسلام بود»

دو ماه قبل از رحلت

#### یادداشت‌ها:

۱. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱: در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود (۲۱ آذر ۱۴۰۰).
۲. گذر ایام در خاطرات خانم فریده مصطفوی دختر امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۷، ص ۸۴-۸۲.
۳. پیشین، ص ۱۵۱-۱۵۰.
۴. پیشین، ص ۱۶۵.
۵. پایگاه اطلاع رسانی جماران، به مناسبت درگذشت وی.
۶. مصاحبه مهندس حمید فقیهی مدیرعامل درمانگاه قرآن و عترت با هفته نامه حریم امام، سال هفتم، شماره ۳۳۷، ۵ مهر ۱۳۹۷، آشنایی با روحانیون بیمارستان ساز: این درمانگاه وقف است، ص ۱۰-۹) به گفته درمانگاه به عنوان وقف در سال ۱۳۴۶ تاسیس شده است. بر اساس وقف نامه تولیت درمانگاه باید با یکی از مراجع تقلید قم باشد. ابتدا موسس آن شیخ عبدالله مجد فقیهی

(متوفی ۱۳۷۹) تولیت آن را داشته، بعد از وی آقای محمدتقی بهجت فومنی، و هم اکنون آقای لطف الله صافی گلپایگانی تولیت آن را برعهده دارد.

۷. گذر ایام در خاطرات خانم فریده مصطفوی دختر امام، ص ۱۵۷.

۸. آقای طباطبایی بعد از دریافت دو جلد از تفسیر الفرقان در نامه مورخ ۲۸ آبان ۱۳۵۴ به نویسنده از کتاب وی تقدیر کرده است:

«تفسیر شریف فرقان که زیارت شد کتابی است که موجب روشنی چشم و مایه افتخار ماست.»

۹. وی صاحب رساله عملیه است. بنگرید به «پایگاه اطلاع رسانی آیت الله العظمی دکتر صادقی تهرانی». در اینجا یکی از آراء مشهور

و ابتکاری او را مورد بحث قرار داده ام: [نماز مسافر](#): تحقیقی تازه در مورد مسافت شرعی با موازین فقه استدلالی (تیر ۱۳۹۸)

۱۰. یکی از پیروان ایشان این فایل صوتی را برایم ارسال کرده است. این فایل صوتی در کانال تلگرامی ایشان (رسولان) موجود است. زمان ایراد این خاطره ذکر نشده است.

۱۱. در گفتگو با فارس عنوان شد: خاطرات آیت الله محقق داماد از علامه طباطبایی، ۲۵ آبان ۱۳۹۲.

۱۲. در آغاز این مصاحبه آمده است: «ابراهیمی دینانی: هرگز کلامی در ردّ انقلاب از علامه طباطبایی نشنیدم/ کدیور از قول من

بی خود گفته! آقای کدیور شاگرد من بوده اما او حالا موضع سیاسی دارد در حالی که من اصلا نه در سیاست هستم و نه دوست

دارم که باشم. من هرگز کلامی در ردّ انقلاب و ولایت فقیه از علامه طباطبایی نشنیده‌ام. به گزارش خبرنگار فرهنگی [خبرگزاری](#)

[تسنیم](#)، اگرچه بازنمایی مناسبات مرحوم علامه طباطبایی با انقلاب اسلامی و ولایت فقیه، محتاج تأملات نظری شگرف و تحریر

و تقریری عالمانه و دقیق است اما این قدر هست که هیچ منتقد منصفی نمی‌تواند همراهی، همسویی و همدلی مشفقانه ایشان با

انقلاب و آرمان‌های اسلامی امام (ره) را انکار کند و به دیده تردید در آن بنگرد؛ به ویژه آنکه ده‌ها و بلکه صدها مستند و قرینه

خفی و جلی نیز بر این ارتباط سازنده صحّه می‌گذارد. با این حال عجیب است که محسن کدیور چند سالی است تلاش می‌کند

با انتساب جمله‌ای مجعول به مرحوم علامه و شرح و بسط دلالت‌هایی ساختگی برای آن، تصویر واژگونه‌ای از علامه (ره) و تاریخ

اندیشگی انقلاب ارائه کند. در تازه‌ترین دور از این تلاش‌های چندگانه، کدیور شب گذشته در نشستی مجازی در کانال یوتیوب

شخصی‌اش، ضمن تکرار چندباره همان جمله مجعول، تلاش کرد که با نقل خاطره‌ای از زبان دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی،

بنیادهای فکری "پروژه تاریخ‌سازی" خودش را مستحکم کند. برای روشن شدن صدق گفته‌های کدیور از ابراهیمی دینانی

خواستیم که به برخی ابهامات و پرسش‌های ما در این زمینه پاسخ بدهید که حاصل آن در ادامه می‌آید.» (خبرگزاری تسنیم، ۲۳ آذر ۱۴۰۰) متن کامل سوالها و جوابها قبل از تحلیل انتقادی آنها در متن آورده ام.

۱۳. برگرفته از کتاب عبدالله نصری، آینه‌های فیلسوف: گفتگوهایی در باب زندگی، آثار و دیدگاههای استاد غلامحسین ابراهیمی دینانی، تهران: سروش، ۱۳۸۰، ص ۳۱-۴۳.

۱۴. محمدکریم پارسا در رساله صدوقیه (بی تا، ص ۲۹-۳۱) نوشته است: «یکی از شبه‌های ماه رمضان آخرین تابستانی که حضرت علامه طباطبایی مشهد مشرف بودند به منزل ایشان وارد شدم. قبل از بنده آقای [آقای کتر ابراهیمی دینانی] نشستند. بعد از سلام و علیک و مساکم الله بالخیر حضرت علامه به بنده فرمودند: آقای ابراهیمی را می‌شناسید؟ عرض کردم: نه. فرمودند: ایشانند. وقتی تهران بودند به ایشان دسترسی داشتیم، حالا که در مشهد هستند به ایشان دسترسی نداریم. بنده از حضرت علامه سوال کردم: آقا، آقای سیدجلال الدین آشتیانی چطورند در حکمت؟ علامه فرمودند: این سوال را باید از آقای ابراهیمی بپرسید. بنده دریافتیم که حضرت علامه می‌خواهند احترام و تجلیل از آقای ابراهیمی به عمل آورند. والا دأب علامه اینطور نبوده که با بنده این طور درباره کسی صحبت بکنند.»

۱۵. محمد رضا حکیمی، عقلانیت جعفری، کتاب اول، مقالات، مقاله سوم: حکمت قرآنی و فلسفه یونانی، تهران، انتشارات دلیل ما، بهار ۱۳۹۰، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۱۶. در جمهوری اسلامی دارد با خبرگزاری متعلق با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مصاحبه می‌کند.

۱۷. «متن اعلامیه جمعی از روحانیون تهران درباره‌ی بازداشت امام و مهاجرت علما و روحانیون از مناطق مختلف کشور به تهران» مورخ خرداد ۱۳۴۲ در ضمن علمایی که برای حمایت از آقای خمینی از قم به تهران آمده بودند اسامی آقایان شهاب الدین نجفی مرعشی، شیخ مرتضی حائری یزدی، و سید محمدحسین طباطبایی دیده می‌شود. (اسناد انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۴ ص ۸۴)

۱۸. گفتگوی ویژه درباره علامه طباطبایی: قله آزاداندیشی و تعبد، ۲۳ آبان ۱۳۹۸، پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری.

۱۹. کریم فیضی، سرشت و سرنوشت: گفت‌وگو با دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۷، ص ۲۴۹-۲۴۸. این بخش از گفتگوی ابراهیمی دینانی در قالب ویدئو نیز در دسترس است. به‌علاوه خبرگزاری مهرنیوز در تاریخ ۲۳ آبان

۱۴۰۰ گفته های ابراهیمی دینانی را با عنوان زیر منتشر کرده است: انقلابیونی که خوش نداشتند علامه طباطبایی با هانری کربن دیدار کند. سیدهادی خسروشاهی از ابراهیمی دینانی نقل کرده که «در دوران قبل از پیروزی انقلاب هم گهگاهی جلسات برگزار بود ولی بعد به درخواست (!) بعضی از دوستان این جلسات تعطیل گردید و هانری کربن هم دیگر به ایران نیامد. [علامت تعجب از خود خسروشاهی است] ... [پرسش]: اشاره کردید که این جلسات بعدها توسط بعضی دوستان به تعطیلی کشانده شد، به طور روشن چه کسانی مانع استمرار این جلسات شدند؟ [پاسخ خسروشاهی]: بنده اطلاع دقیقی ندارم، ولی روزی دکتر [ابراهیمی] دینانی ماجرا را برای این جانب تعریف کرد و من برای آن که گفت‌وگو مستند باشد ترجیح می‌دهم خلاصه ای از آنچه خود ایشان در این زمینه نوشته اند نقل کنم.» آنگاه عبارات مندرج در متن را از کتاب سرشت و سرنوشت نقل کرده است. (خاطرات مستند سیدهادی خسروشاهی درباره علامه طباطبایی، ص ۱۳۶-۱۳۴)

۲۰. مسئله را از دو نفر از شاگردان دوره اخیر استاد مرتضی مطهری جویا شدم، هر دو به طور مجزا گفتند: طیبی شبستری از دختر آقای طباطبایی خواستگاری کرده بود، اما ایشان با ازدواج دخترش با این خواستگار موافقت نمی‌کند. این دختر بعدا همسر جواد مناقبی می‌شود.

۲۱. خاطرات مستند سید هادی خسروشاهی درباره علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، ص ۱۶۸-۱۶۶.

۲۲. آیت الله سید محمود طالقانی به روایت اسناد ساواک، مجموعه یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب بیست و نهم، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۳۸.

۲۳. مصاحبه گفتگوی صمیمی با یار نزدیک آیت الله طالقانی، نما، ۱۸ شهریور ۱۳۹۲.

۲۴. عبارت داخل کروشه در ویدئوی دکتر دینانی هست، اما در متن کتبی مصاحبه نیامده است.

۲۵. گفتگوی ویژه درباره علامه طباطبایی: قله آزاداندیشی و تعبد، ۲۳ آبان ۱۳۹۸، پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری.

۲۶. تاریخ درگذشت هانری کربن را از کتاب داریوش شایگان نقل می‌کنم: «در پی برگزاری نشست بین المللی در تهران بودم. این آخرین اقامت کربن در تهران بود. باری در سپتامبر ۱۹۷۸ سر راهم به تهران کربن را برای آخرین بار دیدم. از ماموریتی در آمریکای لاتین بازگشته بودم. کربن روی تختش دراز کشیده بود. بیمار بود و نگران حوادثی که آن زمان در ایران می‌گذشت. آن روزها آغاز رویدادهای انقلاب در ایران بود. ... از ایران پرسید. خودم هم هیچ اطلاعی نداشتم. چهل روز غیبت من از ایران باعث شده بود که به کلی از رویدادها که در آن فاصله عجیب سرعت گرفته بود بی‌خبر بمانم. مختصر اطلاعی که از طریق مطبوعات

مکزیک و پرو به دستم رسیده بود چیزی بر اطلاع قبلی من نمی افزود. نمی دانم در آن حالت شوق و شیفتگی چه به او گفتم. به هنگام خداحافظی و خروج از منزل او اشک در چشمانم جمع شده بود، زیرا می دانستم که دیگر هرگز او را نخواهم دید. (هانری کربن: آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، داریوش شایگان، ترجمه باقر پرهام، تهران: فرزانه، [چاپ اول: ۱۳۷۱]، ۱۳۸۷، ص ۵۶-۵۵)

**27.** Seyyed Hossein Nasr, 'Tabataba'i, Muhammad Husayn', *Oxford Encyclopedia of the Modern Islamic World*, Editor in Chief: John L. Esposito, Oxford: 1996, IV:16.

**۲۸.** این سخنرانی ماه بعد در روزنامه سلام منتشر شد (۱ و ۷ آذر ۱۳۷۲). متن تحریر یافته این سخنرانی در کتاب دغدغه های حکومت دینی (ص ۳۸۳-۳۵۲) در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است.

**۲۹.** مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرس طهرانی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸، سه جلد.

**۳۰.** روزنامه خرداد (۱۵، ۱۷ و ۱۸ اسفند ۱۳۷۷)؛ بهای آزادی: دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت، به کوشش زهرا رودی (کدیور)، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۷-۱۶۹؛ دغدغه های حکومت دینی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۸۵۸-۸۳۷.

**۳۱.** روزنامه خرداد (۲۵-۲۵۷ بهمن ۱۳۷۷)؛ بهای آزادی، ص ۱۶۸-۱۴۷؛ دغدغه های حکومت دینی، ص ۶۲۲-۶۱۰.

**۳۲.** تا زمانی که ایران بودم استاد محترم - علیرغم سیاسی نبودن - زبان به مدح ارباب قدرت آلوده نکرده بود و انشاءالله همواره چنین باد.

سخنرانی زنده ۲۸ آذر ۱۴۰۰، ۱۹ دسامبر ۲۰۲۱



[kadivar.com](http://kadivar.com)

<https://kadivar.com/19335/>

[kadivar.mohsen59@gmail.com](mailto:kadivar.mohsen59@gmail.com)

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.